

مجلد ۲۸
الودائع في حل
دقائق الوقائع



Cable

480

15/11

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تبریز

کتابخانه اودایع در حال درج ابن اودایع



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و افودنا و مستحاضه فانی را مستزانت که بقدر مت کلمه خویش نشان بدان
 مجرایا و و گوین را از نما که نسبت به خود نشود بر نصب وجود به خود نمود
 بخشیده تمجید و تکریم بعد گویی را زیاده که کلمت بالغه خود و دستان موالیه
 کلام عدم پس از عالم نمود و بیست و یکم که کلمه و دوزخ و نعمت هر سلی
 شایه که هیچ شایه مانده و در دو کلمه که و فیکون از ان اید بیا هم تا
 انصاف قلب فوسن او و ان فیکون محمد کاران اید و است بار انیز
 تمام و فیکون جمله احد علیه و علی آل الطیبین و اسجد الطاهرین و انما یعجز
 چون در با فیکون فیکون فیکون فیکون فیکون فیکون فیکون فیکون
 نشان نزد آل آیه قرآن شریف است در ایام فیکون فیکون فیکون فیکون فیکون

مهرنقدی فی النبوی صلعم احمدی بر آن توجیه نشده که از تفسیر قرآن تعریف
انواع کرده و هر عمل این عقد نمایند بنا بر آن بند قلیل البصاغت و تعریف القدر
فرمود بر حمت خدای عزوجل و تهر قسبت حضرت احمد در سر خاکهای عالم
یکتی طلبه انصاف من و بار ابد الهمد کمال الدین احمد صدیقی احمدی در توفیق
متولد موضوع شماره برگزیده علمی متعلقه صلح و اجتنابی در ایام طاعت
شده کلکته سند الیه مدرسه کتبی به در راهم شوق مطالعه نسیم و توفیق
اما در سبب کثرت امور متعلقه تعلم و تعلیم خود و کثرت عظیم و توفیق نشان
زول آیه می باشد و فیما که توفیق تعلیم و تعلیم متقاضی این است اقدام
نمی نمود و زمان جماعت کتبی و توفیق این سعادت نمی یافت که انصاف
متعلقه نشان مستند شده در مطلب از وقت و رایت و ارسال نکود
فصلیه نام ضمیمه نمودن ایام شمره در هر واقعه و توفیق سال
کلیه و میج بوده در سطر تدبیر کتبی توفیق و در آن جزین این صفت
الدین و الدین و صفت را متعلقه اینها شمره جمیع آیه را که در آن مندرج و
مندرج بود از هر موقع تفسیر نبوی صحت مجید و فرقان مجید بهر وجه
و بعد از آن تفسیر من علی ترتیب الوقایع استنباط نمود و نحوه الودائع
فی محل الوقایع موسوم کرد و انید و بالای بر آیه نام سبب است
در کتب درج نمود که اگر کسی بایستد که تفکر و تفسیر این مطلب را کند

از نهار افلاک کرد و مسعودی تفسیر معلوم نماید و حاجز را مستند آسمان
 بدعای مخفوت یا سارند جسی اندنم الوکیل و نعم المولى و نعم النصير
 عم و انشئ سو کند با قباب و تمکنا و تابش و ی چون افند کرد و حق
 جانش برسد و القم و ماه او ایشک چون از بی دود آفتاب باغی بر
 از آن خود بکند در لبه الملال با طلوع او خالی شود و شب شمس بشود
 لبه الممد و التبار و سو کند کذب و زور او ایشک چون روشن کند
 یا بر و ایدر کس تا یکی و اللیل و شب او ایشک چون پوشش نذر افاق را
 یا خاکشید یا معنی خود او و کشتار و سو کند تا سمان و تابش کسی که
 او را بنا کرده است و الارض بر زمین و تابشها و سبک او را کشتار
 و نفس و سو کند و سو کند نفس آدم و هم و تابشها و سبک او را کشتار
 اعضا و فیه و کشتار الساس و داده و اعلام فرموده و نهان
 نفس خود را در دفع و تابش او و فیه و سبک او را کشتار و سبک او را کشتار
 و فرمان برداری او را یعنی بیان کرده و تعلیم داده و روشن ساخته
 چو آب سو کند صفت خود را یعنی بدستیکر کشتار شد برین از کشتار
 پاک کرد و نفس خود را از اندامش از ازل یا نانو و تابش او را با نفوس
 اجناس فضائل و قذایب و بدستیکر شیره ماند من و شیشه پاکر کم
 کرد نفس خود را یعنی و جماله پاکر ساخت قد و مرتبه او را بصفت

و خداست و محققان بر آنند که هر کس نفسش را بکلیت بکشد
نفس از او خوب بود و اگر کسی خود را بکلیت نکشد
مضطرر است و دستش را بر آتش می زند و دل را در آتش می زند
این آیه بوجهی نوشته شده است او نفس کذب نمود مالی را اعد الله
و سوره و الطافات و اگر کسی را آتش بخورد و انداخته بپزند و دیگر
بجانب از هر طرفی که قصد نمودیم بر آتش می کند و خود را را اندکی
و اگر کسی را آتش و اگر کسی را آتش و اگر کسی را آتش و اگر کسی را آتش
و در دنیا و این ترا قوت است و این کلام را که گفت إلا من خلط
و کسی که در دنیا و دیگر بودن یعنی بیدار است و از ترس قاتل شده است
تا قیامت پس از آنکه آید او را که کسی روشن با آتش می سوزند
و هر چه را سازد می سوزد و او را نشان هر چه می سوزند با آتش
نکست کند او را و خاک را که در آتش زید و الله الا سدید که می کشد
و چشم بود و در عوی طینس و قوت می کند و میان و پیش از
روی آتش و شعله می آید و او را قوت می کشد و آتش می کشد
تا شعله پس پس از شعله می کشد که از او بیکان انتم و شعله
و ابابنه که می کشد از روی آتش پس انتم و شعله می کشد
از ملاک و آسمان و زمین و کواکب و مشرق و مغرب انما خلقناکم

ما تو بهیم در آن ایشان را این طریقی بکشد و از کل حقیقه بپاشد
اصل ایشان کل است و در آن سوره و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره
و بیا و نیت و قیاس و ما تاسیت و آنچه میگویم و سنده کان را مستحق است
یا نه و بر امش دکان بفرمان او ملک را بپای و سوره و آن بفرمان او ملک
حق الله بگو ای محمد یا خدای مالک ملک ای خدای خداوند باوندی و
مستحق در آن شوقی ملک عطا میکند باوندی من است از هر که بخواهد
و شوقی ملک وی سنده ملک را میشت از هر که بخواهد بعضی گفته
بر اندک مرا همین باد است ای ملک که حق سبحان الله زمانه جهاندار
بفعله افتد از هر که خواهد می سپارد و وفای من به پوری اگر قضای
هر که خواهد بیرون می آرد و من سبب الوان و سبب بجا و کوچه و این بوم
الفضل بدو سپرد و در حکم گذاردی از در دستگیرگان است و حکم خدا
نیاطا و فیک منور برای می سبب خلاق و مجازات ایشان بگویم و شوق
روز که در سبب نمود فی الصوره و تصور بعضی من است تا توان پس
بیا سبب است او را که از خیر و نفع و بهر که گاه گشت و ما ابروی و سوره
رعد و کوچه و شوقی که گاه و شوقی بگوید رعد بگوید تلبیس محمد
خدا تعالی یعنی تسبیح را یا بگوید مقفان میزند و رعد علی است که سبب
بر اندک برق تا زیاده او است الم و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره

همچو که روشنایی برق بکلفت آفتاب بر زمین میاید میانی کثرت آفتاب
بر کوه که بزرگتر شد برق و این درخشیدن او روشن کند راه را
لحم برای ایشان نشواید میوه نه ایشان قیه در این روشنایی و آفتاب
و چون باز تا یکت گردد راه بکثرت بر ایشان و بواسطه خفای نور
برق تا مواجها بجا بیستند و میگردند و کوهستان را آفتاب اگر تا آسمان
خدا بخیالی و تاب صبح و بعد از ایشان را از کتب پیغمبر میاید پیرو
شنوای ایشان را با و از رعد آفتاب بر یکم و پیروی و دیدن میاید
را بزرگتر شدن برق این آفتاب علی کل میاید و بر دستیکه خداوند کاه
چیز تو را نیست حق تعالی درین نیل تشبیه میکند منافقان را با آن که
که در شب تا یک میان میان میاید و بکثرت بپوشند و بدان کثرت و بکثرت
قره کلم ایشان را فرود گیر و در خیزان رعد و درخشیدن برق این آفتاب
در آسمان ساف از بول آواز صافه انگشت بر گوش نشود و در این
جاده بر ایشان بپوشیده شود و بکامیک برق بزرگتر شد و راه پیدا
شود و قدمی چند بیرونند و باز که نور برق در کد سنند شود و بکثرت
ناید و متوقف و سرگردان بمانند و درین آیت سلام را بکلام
تشبیه فرمود که سبب حیات قلوب است و طهارت آن چیز
میست که بر او باب طهارت است و بکثرت این آیت در روح طهارت

شده است او شش مچگون و او است و سوره الفجر و سوره الفجر
چون آن آواز و هم و این است هر دو در کنار آن خود را علی التمام و هم
خود را و آن است که گمان لازم این است باشد و او این است
شکست که در در محکم آورده که چون مومن اند قبر بیرون آمدن
صلح وی پس مقابل کند او را چیزی در ظاهر است و در ظاهر است
که در امرای شناسایی مومن که بدینرا نمیدانم که بدین مصلح تو است
مراسد از خود که من بسیار در دنیا بر تو سوار بودم و امیت که هم
المستحقین الی الرحمن و قد اشارت بر من است و چون کاخ و سر از خاک
بردار و پیش آمد او را چیزی در ظاهر است و در ظاهر است که بد
مراسد الی کاخ و کوچه بی ترانگی شناسایی که بدین مصلح تو است
تو ام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امر و من بر تو سوار شوم
و این است و هم مچگون او را در هم عبارت از این است و او می گوید
سوره الفجر و در کتب و لا شمس فی الارض و لا ماء و لا من
بازی و افوس و خود که می بینی مرگمانند جان و دنیا بر است
این آیه لا یحیت بعد پس که خداوند است نمیدارد و کل کمال بر خاسته
چون شکر این درود تو را شناسایی که به سبب این نعم برودان
نظاوی نماید و اقصی فی شکر و بسیار در ظاهر است و در ظاهر است

یعنی بنیان هر شست و بطوریکه زود در حق علامت خفت و سبک
سب و هر حرکت نشانه تیره و بزرگوار است سورة الصافات
تا بعد این آیه در واقع هشتاد و شش اولش از خفض خبر میدهد
و سورة و هر کس که این لغت بداند سبک خداست و بحسب الکریم
و بهت میدارد و انما امر اک کار زار کنند فی سبک و در راه وی
مقامت زده و بر بر این قسم که بنام گویا ایشان در سبک تمام بنیان
مخصوص بنام اندر کج انداز زبیر کما بهت از نبات قدم است
مهر که حب طریب چون و سورة الشقاق و انما الشقاق و الشقاق
انگاه که آسمان شکافته شود و حفت نزول طالع و آفتاب و شمس
و فرمان بر در چرخ بر سر کار خود را و حفت و سبک و در سبک
آسمان با تقیاد امر خدای و آیه انما نقص و انگاه که زمین میزدن کشیده
شود یعنی که ما و در بالا از میان برده اند و او را همین بکشد و آیه
و بهر آن بکشد تا قیامت آنچه در درون و سبک از گنجا و اموال و ملکات
و خالی شود از همه و آیه شمس و فرمان بر در چرخ بر سر کار خود را
خود را و حفت و در سبک و در سبک است و حکم ربانی
چون سب از آن است که بهتد آنان ثواب و عذاب بر
با اینکه از آن است که ای آدمی بکشد که ای بجز سبک تو که کشته

بچ و سخی نمائند و ایلی ز یکت برای جزاء پروردگار خود گذشتگان
 کردنی بیکد و جسد مختار تیره پس تو عافیت کنند و عمل خود را یعنی
 بدانش از امانت او می کشی اما اگر داده شود گنا بشنود
 اعمال او و چنانچه بدست راست او مشورت بجانب پس زود
 بود که حساب کرده شود حساب با تیره اصل باسان بمنقش
 و مضایقه و تطبیق و بار کرده و ایلی از جمله موی کسان خود یعنی نگذا
 یوشان تا تعیل خود از عمل اسلام یا نهان خود از جور العین
 مشورت و امانت پسب آنچه یافته باشد از غیر در امانت
 و امانت او می کشی و اما اگر داده شود گنا بشنود که در او و از آنکه
 از پس نسبت او بدست چپ و آنچه چپ بود که دست راست
 او را بر کردن او بند و دست چپ او را به پس نسبت و از این
 طرف در دست وی نهند و چنین کسی مشورت بدو نکند و بدو
 که چنانچه بدی نمی کنند و ثواب ملک تر با کوه بدو انور و ان کله عمل
 ملک و یقینی و در آید سوز آتاش از دهنه این گمان بدست
 این کسی بوده است فی ائمه در میان کسان خود در دنیا است و
 و نماز این حال عالی از جاه نمایار از این گمان بدست
 این گمان که باز کرده و جدای یعنی او را معشت و شستر نمودن آن

اورا باز گفت خواهی بود این زن چنانکه بگوید شکند ای دوست
تا حال او بعیر بپس او را زود خواهد گذاشت بگویم
او را و خواهر او خواهد رسانید بیرون سوره بقدر که بخواهند
و این وقت بگوید یاقان ما انما الکیوت باکی در آید خانه می بین
ظهور کار از پشت های آن در عهد حاجت کسی که بچ یا بخواهم
گفتی بودی و ام بودی از در خانه در آمدن اگر از اهل بدر بودی از
بام در آمدی یا بر دیوار سرای خود ساختی و اهل ویر از پیش
و در آمدندی و با عقاد خود این محل را برای تمام دانستندی و
تا رک آنرا فرخواندندی و این حکم چه در شب را نابل بود و کس
را و اینان چند قبیه بگویند و ترس و خواجه و بنوعی و تقف و
قرآن و اینان را بسبب مصیبت در دین و اینان خود میگویند
نزدی در ایام او ام جاب حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
بستاق او و تمام انصاری هم از آن خود قدم نهاد و با بر و انصار
بیکدیگر را و با بر گفتند و چون حضرت رسالت پناه صلوات الله
بر سید که این چهرت چرا کردی گفت من آنرا بگویم و ام جواب
عالم صلوات الله علیه و آله و او را در دین آمدن کس باز هم نمی
از ترس و غمبسته گفت ای سرور دنیا اگر تو از کسی

هم از خشم من من دین است و این من آئین است فی الحقیقه
 آئینا نزل شد که شما این قاعده را بر تمام نهادند این بهر جهت
 و لکن این من اتقی و لیکن بر هر کسی است که از خشم خدای پروردگار
 یا از اعمال زمان عاجلیت بر نبرد کند و اتقا اتقوت و در آید
 بخانه نادر حال ارام و غیره من اتقا اتقا الله از ورای آن و
 بجز سب از خدای و پاس او امر و نواهی او بدارد بنگارید و بنگارید
 است حکایت و علم منب لول سورۃ القدره بوم کون مناس
 روزی که بکشند مردمان از شدت رستخیز کافران منب
 مانند پروانه بر آتش یا چون نوحه غمی می که هم می شنیدند با مجال و
 بر پیشان حال میوند و کون الجبال و کون کوه یا از بول این روز
 کافران مانند بشم و کون المنقوش زده شده بکمان خدای می گوید
 در نفوق اجزاء کفران در بواصت ابشیم و کون زده باشد که یک
 منب است کند و در زدن زده و و در نفوق و منتشره و اطلو
 و سورۃ نوب و کون قاتلوا المشکین لیکن سبب منب که اگر که بعد
 کرده اند با ایشان یا اگر که در شدت منب اند و خدای می
 بر خاک یا بید و رمل و و خدای می بپرستند از بسیر و خدای می
 باز و از دید ایشان را از خطرات سبب ارام و خدای می بینید

برای ایشان گنجینه هر روزی یعنی بسنه که مانند ایشان
راه نامتشر نشوند در بلاد و قری قان ناموا اگر باز کردند و بخر
با چنان مصلحت کردند و قانوا المشو و بای دارند نماز را و انوار الکوه
و بهر سبب که کوه از اموال خود در هر دو عمل و پس قصد بن ایشان
روستای شود و محلو است که پس عالی کتبه راه ایشان را یعنی
دست بردارید از ایشان و راه و سید نام جاک خواستند و در آن
غفور و رحیم بدست خود اخیال امر زنده است هر کلمات که است
و هر بان است و آن آیه که می بین است که این از دست هر کس که بخش
ایشان میاید و بعد از انقضای این شهر و این شهر اگر زنده شود
از تو قان و پس از این مساز و او را و نیزه رده غنی است که است
کلام احمد سخن خدا را که قرآن است ۱۱۳ این آیه را و در جافع نیز در کار
است این غفور و رحیم و دانند این غفور و رحیم و رحیم و رحیم
در باب قصص بر آنکه که بغیر و غیر هر اجل با هر اجل این ملک
بود و چهل بدو هر اجل در ملک بین بادشاهی کرده و بخش نمود و او
را با جن و صلیت افتاد و در عین المعانی گفته که بغیر نیست بغیر
بغیر از او نموده است بغیر از هر ملک هر روز که رفت
و غلبان مادی او را بغیر این مدد می کردند و برای او

بزرگ من گفتند و او با قوم خود افتاد و چون گفتی چون بدیدم
او بسیاران نام رسیده نام تو گفت و من فرمود بیداد و انما پرو
بر و هر بدنام را در مقام گرفته پیام را در مجلسی که بغیر بر تخت
بود و ارکان دولت او حاضر بر تخت بر و از آن مردمان
بوی میگویند بر تخت اکلند و قول شده آن است که بغیر در
فلو نگاه خود بر پشت یک که ده نشسته بود و در او بسته بود
از من و در آن نام را بر سینه وی اکلند بغیر چیست
و نام برداشته مطابق فرمود پس فرمان داد و ایا اعلان
او حاضر شدند و نام در دولت کرده منوید اینان شده ثابت
یا انما الکلام گفت بغیر ای کرده است که بدی انما
اکلند شده است بوی من کتاب که بر تخت بزرگ
نام را بزرگ گفت با اعتبار و رسیده او که بغیر بی بزرگوار بود
و گفته اند چون منم نام نام خداست علی بود آن نام بزرگتری
نامها بود و اکلند بغیر گفت که بدنام من آورده اند و من
که از آن آورده اند گفت که از من بسیاران این کتاب است
و از بزرگ بسیاران است و آنکه بر تخت بغیر نشسته است
که رسیدم صد از من از حسینم انما تفرغ علی من بزرگ و کردن

میکنند

میکنند و آن تو حق مستحقین و بیا شد بین فرمان برندگان چون قوم
بر مضمون ظاهر مطلع شدند و او بداند که با وجود هیل الفاظ و آلات
برضای کثیر و ازو حاصل برایشان عکس دیده و مضطرب و سرسبز
بازگشتند حالت یا اینها انکار گفت بغیر ای گروه بزرگان
و آن سبب و سبب بزرگ بود و از ارکان ملک است
با و نیز اگر کسی حکم میکرد بغیر ایشان را هیچ کرده گفت که
اقتضای فی امری قنوی و سید برادر کار من آنچه جواب و صلح شد
با من بگوئید که گفت قاطعه امر است من برنده و نقل و بنده که رفتی
نشسته و نداشتن از من حاضر کردید یعنی محض و مشورت شما
کاری نمیکند قاطعه امر او را گفتند آن قوم که کرده و قاطعه او را
قوم و آل و ابائش شد و بدید و خداوند آن کار را سخت بینی ما فرست
و لشکر و شجاعت داریم و آل و آل یکبار اگر بدو فرست و اگر ای تو
قاطعه ای ما را و امری نسبت در کرد و بین ما به میوه ای از مغالطه
میت اگر جنگ خواهی نیز و او دریم دل دشمنان را بدو آوریم
و اگر صلح جوی تر باشد ما به تسلیم ملک فرستد ما به چون بغیر از
این بین در یافت که میل مغالطه دارند و گفت ما را صلحت
جنگ نیست چه کار خوب و بدی را بدو و اگر این طالب

آیند و دیار و اموال باورند و غلبه بنموده فاش است این ملک
 گفت بعضی پیش سبک باو نشان دادند و او را چون درین
 بدی و دشواری که بفرموده اند و با او رسانند از بعضی
 کنند و بگویند از او را اینها اول و کرد و اندر این اهل آن و دیار و اموال
 بنقدار معنی غارت کنند و اسیر گردانند و بگویند بقیه آن
 و همچنین میکنند تا که بفرمود اول است و این سر رسید انهم بیدار
 و بدرستی که در دست او عالم سوی سبک و غم او ندیدند
 صحت است و ظاهر از هر چه از انهم بگویند پس گردیده کم که از این
 چیز باز میگردانند و سبک آن من اگر بدید مراد قبول کند ملک
 و الا بگویند که از انهم پس این ملک که آمده و رسول
 بستان و بدید آورد و حال با عدوین حال گفت یا مدیدید
 بگویند و حال از انهم بیشتر است و از انهم پس آنچه
 عطا کرد و از انهم است و علم از انهم بیشتر است و آنچه
 بشمار داده از انهم و دنیا بلی انهم بیدار و چون بگویند از
 بدی و دشواری و میباید و میباید از انهم ای رسول بار کرد
 سوی بقیه و غم او و انهم پس هر چه با انهم بدید
 بگویند که از انهم است و از انهم است و از انهم است

سال ۱۱۱۱

و مقادیرت بر منست عینک از آبان مشکبویا و نوحه قلم منشا اوزک و ملاحظه
میزون کنیم الشانرا از بلبله کسبیا و رحا بیک میوه صفت و بیعت سینه
و تخم صباغ و دین و آلبان خود و رشک کن نوحه ایل و نوحه یغور و کویج
من اعظم تمنی مع شک عید و کسیت ستمکار تر از آنکس که باز
داشت سجده و خدا یعنی را اندک ذکر خیر است و سنی فی خرابیا
از آنکه یاد کرده نمود و در مقام خدا یعنی یعنی گذشت که در مسجد خایه
یا کنند و بر تنش نهند و معی نموده و در ویرانی آن مسجد و این
کس کسیت نظر بوده گفت یا بطحوس روحی که بیت المقدس را خوا
کرده و انقیار را بقیاس رسانیده و یکسجده را ببطحوس جمع یاد فرموده
یک تقسیم یا آنکه هر صبح از مسجدی است یعنی اهل مسجد اذکب
ماکان ثم ان یدخلوا فیها فیض آن کرده که در مع ذکر و خرابی
مسجد کوشیدند نیست مراد آنرا آنکه در آیند و ران مسجد که
توسکار و تر و این صورت و زمانه و ولست اسلام است
که ترس با نرا اوت رفتن در مسجد تقبی از ترس مسلمانان که می
الد میاخری ترس با نرا رفت و درین جهان رسوا و خوار می
جریه دادن و کلمتی الاخرة خداست و تقیم مراد آنرا رفت و رفت
مهرای خداست بزرگ و این آیه نیز در وظائف و دعاهاست هم که

فتح و کونج از آنجا که سبک و حکم کرده ایم که سبک و زبردستی تو مختار است بلکه
 بنده او بود که این صانع است و بنده نیست و از پیغمبر صلوات بر او باد که فتح
 بخود و جواب فرمود که نعم و فی نفس الامر این صانع مقدره تو فتح بسبب
 بود پس سنانان کرد که ای جان خود چنان سید باشند که سبک و زبردستی
 با کفار مقدره مجاهده کردند و قرآن بر ایشان خواندند و سبب پاکس
 سلطان شدند و سبب فتح که نیز همان بود و ازین سبب فتح است
 که معنی مفسر این برین دو تقسیم کرده اند که یکم و دوم بر آنکه فتح را
 تعبیر ماضی است تحقق و وقوع سبب و گفته اند از فتح خیر و گفته سبب پس از
 خدای آمرزش سبب یعنی کتب و گفته تا بیام زنده اند ای پاک
 ما تقدم ان کما که سبب است از وی من و کتب از آنکه موقوف است
 تو تواند بود و تا که از آنکه ماضی است پس از آن بایش از فتح
 پس از آن با قبل از آن و آن این که هم در سور و ناز است و کونج
 و اما از آنکه سبب که کتب که کان و کتب قوت و شدت یعنی
 و آنکه که جانها که از آن است که نزع کنند و آنکه نشاط و شگفتی
 بیرون برنده از روح مستانر است بیرون بر دنیای بیرونی و
 استیجاب است و بلا که کتب کنند و نما کردنی بعضی آید
 نمایند و در رقص و شادی در آن جای که این سبب است

چنانچه پس از شش ماه پیشی که برنده بریم پیشی که رفتی و در زمان نزد
 فائده تراست پس بگویند بجا که که بدید کنند و انداخته کار و دستهای
 هر سال که موکل است بر شایع و خود و اسرار قبل که نازل است به امور
 انصاف و اقدار و میکانیک که باران و گیاه و مطلق باد است و غیر از این
 که قبیل در وایح نشان او است فانی اند و سوره و قیامت که
 فتنه پس صفت او در خیمت گنل و گنل مانتد صفت است
 در اخلاص الی او این سخن که بر و باری کنی و کثرت زبان
 از دهن بیرون آید و کثرت کثرت با اگر بگذاری او را و بر این
 زبان از دهن بیرون کند معنی آن است که را فتنه ملک و نازند
 او کثرت است و هیچ حال صفت خود را نکند بکنند هم یک صفت
 نیز من حال دشت که هیچ وجه از دناوت و خفت خود هرگز باز نکند
 و در سوره و در توبه خطاب بان محمد است که در مجلسی با جماع
 حاضر بودند دست اندر خطاب با سکران زمان حضرت رسالت نهاده
 باشد صلعم میفرماید که انکار حسرت کنید که آن خداوندی است تا ناید آفات
 و اهل مشورت را و راهیای فتنه که ناید که شما متفقون فکر کنید و در پاید
 که کسی که قدرت دارد و بر زنده کردن نفسی بر آید و بر آید
 نفس خود خواهد بود و نمیشود که خود را از فتنه و کسب است

گفتند و شما ای پسران این بس از زنده ماندن حاصل نمی گزینی و آنگاه
است که گویند پس آن دنیا که شما راست بگویند چگونه شکست در نمی
خورد و اینست بلکه گفت راست در حق او و غفلت از سنگ بزم بود
و موردی از علی و زکریا این گفتی که کسی که تیرسد از خدا این عالم را
آرامش می یابد و کند از موفقیات بد گفت ترسین یعنی کار و کج از ناسخ است
الذی یغنی عن الناس و انما در آید با تشنه بر کثر معنی انفس که در
جهنم که از تشنه در کاست و یکدیگر نیز تر و سوزنده تر است و در حد
آمده که این تشنه شما یعنی تشنه دنیا آخرت است در مقام آخرت
گفته اند تا نگیری در طبقه سفلی است که جاهل از خون و منافقان
و حکمران مأمور حضرت صبی هم باشد تا مرغی در طبقه علی که
جانی کشکاران است محمد مصطفی صلعم ثم لا یبوء فیما پس از آن
بدست نرسیده می میرد و در آن تا نگیری تا بیاید و لا یجی و لا یزید
باشد بر زندگی که از آن راحت باید قد اطلع بدست کشکار
یافت من هرگز آنکه پاک است از کفر و معصیت و اگر استمرازه بود
که نام برود کار خود را بجل و زبان فصیحی پس نماز کند و گفت
سلام است یا کسی که است کسی که طهارت کرد و بگوید که گفت
و نماز بخواند ادا کرد یا کسی که از کوفه قطره او و طبعش عید گفت و نماز

عید که از خودم تم نیستون و موده الکوبه و رکوع الکلیع سوکند
شب ادا نفس و نگاه که پیش آید و هواد نامیک کرده اند و یا باز
بس روز و شب ادا و زائل شود این کلمه را صد مرتبه و پنج
و سوکند پنج ادا نفس و نگاه که دم زند یعنی طلوع کند و نفس
بیدار شود و پنج مرتبه ادا کند که در آن گفتار رسول ^{صلی الله علیه و آله} برانگیزد
که تم بزرگ تر از خداست یعنی هم نعل هم و در میان آورده که در
محبت علم قد آید و سوره سوره نور و آیه ^{و انما نور الله لكم} نور الله لكم
و آیه نور خدا نور است و زینب است نور نامی است از نامها
و سیمای تمام امام زاهدی فرمود که خدا را نور توان گفت و س
با کشتی روشن شد بد گفت چه روشنی خدا تاریکی است و خدا
آزیدگار این جود و خداست و باید دانست که نور خداست که
است که بصره آید و را و باید و به سلامت او نایب است
را احراک کند و این آیه در قیام نوشته است و او نفس
در میان و سوره الشمس که شب تیره کرد و نور قیام
و کلمات پس لغیان خود در حال را اعم از آنست و کلمات
استغفار بد گفت ترن قیام از این است و با جمعی معنانه
و قصد آن گفتار که پس گفت مرثیه را از رسول امتد و سینه

42

[illegible]

بدو در حبس نمی نهد چنانکه بنی قریظه و بنی نضیر و بنی سدیقه و
بنی غیر و بنی کدخدان و بنی کدخدان و بنی کدخدان و بنی کدخدان و
وادی میان که در طائف که حضرت رسالت بنا در آن
موضع باشد که بواز آن و تقیید محاربه فرمود و آنجا بود که بعد
از فتح مکه این دو قبیله متفق گشته قصد مسلمان نمودند و خبر بجهت
رسالت بنده دم سپید داد و از ده با شانه و نیزه و رمه و سوار
ایشان چنانکه از هر مرد بود و ندیکه از محاربه گفت بنی نضیر و بنی
من قتل ما مرد و از قتل لشکر مطوب که ما می بینیم شد که بنی نضیر
و محاربه نمودن بنی نضیر که بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و
و سبب این عجب و در اول طائف که بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر
این قصد را با ما مومنان و او که شما را باری داد و روز چنین و چنین
بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر
بان خبر که سبب آمدن بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر
آقا لازم در مقام ملازم هست تنویر بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر
منقو و آن که شما را بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر
با صفت اول که با صفت با صفت با صفت با صفت با صفت با صفت
سنت یا استغفار یا جهاد و قضا یا مقام خود این است چه

در خلال قصه احد نازل شده و دیگر الحقائق آورده که مستجاب
 درین راه مقدم تقوی که ترک نیست از اخلاق و رویه و انبیا
 نیز بدین قدم مقدم و در حقیقت حاصل رسیدن محال است
 بگذارد و بودا پرستی و روی آرموی خدا پرستی و المحضات
 و سوره الف و نور و توفیق نصیب شود و باشد که در آیم
 ایشان را یعنی کافران را تا در آتش و آتش کلمات تقویت
 هرگاه بخت شود با سوز و جلا و بخت پوست های ایشان بپاش
 بدلتنا هم بدل کنیم برای ایشان جلا و بخت پوست های غیر که بخت
 و سوز شده و این تبدیل و هر ساقی صد بانه ازین
 بگری نه مقول است که در سنجان و زی بقا و نه ارباب و رفع
 منو و تبدیل جلوه بر سبیل تحقیق آن است که اشراف از آن برند
 و کمال اول باز آرند پس این تبدیل و صفت است و تبدیل
 چنان و تجدید این حال کعبت احسان خدا است یعنی هر زمان
 ایشان را از همه مبارز و نیک و نیکو است تا بکشند خدا را
 و آن چشیدن و ایم باشد این اشد کان بدست خود ای هست
 بر آیه آتالی که کسی او را از نفع و کفایت منع نماید کرد و کلمات و در حق
 بر وفق حکمت الهی و سوره نور و نوره و نوره و نوره و نوره

در این کتاب

دو کشتن این کاوه سز زشتی که سال پرستند از او و بدستیا این نموده
 که بدین نوع اینچنینی می نماید و هیچ نسبت به لایق عیدوست
 هیچ اعتدال آن کاوه و هیچ که و ندیم با کاوه و اینچنین و فی جویستند
 بکشند این کاوه را بسبب گرانی پندار و یا قبل این آب و در بسبب
 نوشته شده و او شش از او قال الم در سوره بقره در کوه و او را قال
 متونی بقومیه و یاد کنید اگر گفت موسی و مکرده خود را به قبل
 خود نوشته یافته بود و ندیم میل نام و میخواستند که قاتل او معلوم گردد
 این اقد یا تم که آن بد چون آیه بدستیک خدا تم میو مایه شمار مانده
 بسبب کشید که میرا بعضی از صبرم نهاده زنده شود و بگوید که قاتل او
 کینت قالوا انما نجدنا من و انما نجد قوم حضرت موسی و مایه و امیر
 ما را اهل قوس یعنی با ماسو و چینی و مایه پریم که حاصل کشید
 و نمیکوی که کاوه بکشند قال او و یابند آن اکوت من انما یمنی
 گفت که بنا به میگرم که ای درانند با منم از ما و آن و او
 کنند کان قالوا و افزع لنا و کتب جبین لنا مایه گفتند بخوان و سوال
 کن ای موسی از برای ما پر دو و کار خود را تا بیان کند از برای
 تا که آن کاوه را گفت چیست و سال او چند است و سوال بدین
 جهت آن بود که ایشان هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده

که از نون محو است خداوند تواند بدو و سپس او را جاری بخوری
 چیزی دانستند که گویا حقیقت آن است امر معلوم نیست و فی نفسه
 لازم سوال از این جهت و بگو از سنن و سال و مناسبت و اولاد و اقارب
 جواب است این که قال الله تعالی انما یقوتکم الله بقره کافارین و لا یقوتکم
 بنی و کنت گفت موسی هم بدرستی که میفرماید خدا تعالی که آن
 کار و کاروی است که فی پیروز از کار و افتاده و نه جواب نه در کار و
 میان است از آنچه مذکور شد و در سری و جوانی قاطعاً که تا نور و آن که
 آنچه شمارا فرمود ما بعد این آیه ما قبل متصل این نوشته اند و گفتند
 که این آیه مذکور در کتاب و در توح و در آنکه قوم قومی بود و
 گرفته قوم موسی یعنی بیاضت سامری و نایمان او من نمیدانم
 آنچه از بسبب من موسی هم بطور از سر به نای ایشان که از
 قبایل عاریت گرفته بودند یعنی بیاضت که سال حبس آن که خواند
 بدنی بی روح مراد را از زنی چون او از کلام و رده اند که بی دلیل
 منجه که از مهر برون آمدند یکدیگر قوم قوتون از حال ایشان خبر
 نیابند بهمان آنکه گفتند که ما و کسی و دریم و بدان آنست که حال منانم
 و هر یک از دوستان خود که در میان و طوفان و کشتند
 بجای است سینه نه بعد از ظهور و بر و پانزده شدن بطایف

نون چهل و دو ساعت ایشان مانده بود چون موسی بوم در میشتند
 و نمودن ساری بگوشت ناز و دل و هم آمد بگوشت یکدین پیرانها
 عاریست که در دست بنی اسرائیل مانده است چنانچه منع کنند
 و قهر صفت در آن راستان است و امانت زبیر که در آن زمان
 غنیمت حال بود بر منصفان و از آن بوم می نمود تا تمام آنرا جمع کردند
 و ساری را گفت که تو آنها را با ما است نگاه دار ساری بپیرانها
 زر و نقره را در قهر صفت آورد و او زر گری بود و ما هر چه را یکدین است
 در در غالب رخت و شخصی بیایست که سال می خست اما بدین بی روح
 پس چون که از او آوازی بفرآید چون آواز کاه آورده اند
 که ساری در وقت غرق شدن زبون چیر تل بوم را دیده بود
 بر حسب سوار و در زیر سیم است و خفاک برگرفته تا خود میداد
 چنان که نسک کوسار از غالب پیران آمدند و درین خاک در
 می نشستند و بدینانی آن کوسار را زنده کردند و بنویسند
 این حدیس را میفرماید که چون آواز کوسار بگوشت صبی از بنی اسرائیل
 رسید سجد و در افتادند و آنگاه می خواندند و دعا می خواندند
 تا بگوشت آن کوسار با ایشان قرار ای که بگفتی رسید و آنگاه
 و کافران این را گرفتند و را بگذاشت و بودند ستمکاران که فری

و کافران این را گرفتند و را بگذاشت و بودند ستمکاران که فری

نظران در پیش از قید بی اسد صبی را که بحسد چشم بد بین شده
 داشتند اضمیاء کرد و نزد و بنوا عید بسیار ستیغ داشتند تا هر چه
 سید عالم صلعم را با سبب عین الکمال از حق صحت عالم محققان حق
 سبحانی نمود از برای طاعت وی از چشم بد این ایستادند و
 بکار و آئین کفر و آبدار سبک زد یک بودند اما که گاه و نمندند که
 در این طوطا خند و بکشد و مملکت کشیدند با اعتبار جمیع چشم های
 تماشا میخواندند که آن هنگام که شنیدند و آنرا آنچه اندی و بگویند و
 میکنند از چشم بد آن بدست بنک آن در تکیه گرفته است یعنی با چشم
 که در آن عالم میداد و کما هو حال آنکه نیست و آن را که گویند از آنجا
 در عالمی آنرا نیست محمد مصطفی صلعم مکررست عالمیان نیست ای
 شرف جلال عالم تو در چشمی دیده آدم بنو طالب از سید سوره
 ن و روح کافی است و کافی الاقرض مر اورا صفت آنچه در جهان
 از عید عادت طوبی و آنی در زمین است از کائنات مفید عین دوی عالم
 تحقیق عید تو الا با تو یکیت آنکه گوی و در خواست کن از انبیا و ملائکه
 و غیر ایشان نزد یک آورده ز فایض کسی را که بدستوری و
 کما جارت شفاست و بدیغم باین تقدیریم صید اند خداوند و در پیش
 اسما و زمین است از امور این جهان و کما عظیمه آنچه خواهد بود

بجمله این که من در کلامی آن جهان سیدم کتابی ازین ایام رسیده
و در شایع آمده که چون حضرت رسول صلعم به حج رفت و بسلا
کوفتی را بقدم حضرت علی فرموده بنزد فریب رسید و بپای
طایفه شد که عالم فاضله در میان مسایدهم خوانند و بعد از آن
بروز بود و خویشش که کردی برده مقصود خویشش و فقیه در مقام
او ادنی سلام و کلام الهی در مقام حضرت رسول صلعم ای صلعم واقع
شد حق سبحان نه پیغمبر خود را استناب کرد که من از رسول جابر
ایم من زیاده عالم صلعم مشاهده فرمود و محتوی بر آنکه مرا از حضرت این
که است بی موشان است که از آنکه حضرت حق تعالی فرمود و المؤمنون
کل این با بعد از آن بعضی حق تعالی رسید که است نه در قبول احکام که بکنند
خواهد عالم صلعم فرمود قالوا اسمعوا و اطعوا الایه خطاب شد که من استناب
سبب کردم که گفت اِنَّكُمْ تَقْتُلُوا النَّبِیَّ و استعما در رنج بکنند فدای
چرخ نفسی را با تو ناید بکاری که مقید در طاقت او است که گفتیم
ان نفس را باشد که کند از یکو شیا و علیها ما انشأ جده جلاله و عزه
ان نشینا و بروی باشد و آنچه کند از بدیدار حضرت صلعم
بنای صلعم درین محل با تمام الهی آغاز و عاقل فرمود که ای پروردگار ما
بیکر را معصیت کنز او شناس کردیم و دلائل شکو از ما خوش شد

هو اقل تا رجا و لا کثیر و تنی اقر انکما تکرهنا انما کریم ولی قصد نکست باشد
سندیم ای پروردگار ما و بار کن بر ما باری کران همچنانکه با برکوی
الکیم کران را علی اللہین و علی کل شیء شاکر و لا یفلحنا الا بالحق و لا یفلحنا الا بالحق و لا یفلحنا الا بالحق
میش از ما بود و ندیعی بود و نصیری که نکست شاکر بر این
و انص شد بود ای پروردگار ما و نجیل کن بر ما آن جزیر که طافت
نست ما را تا کج حدیث نفس است و در یک او مفسر آن که این ایراد
ولی دانست و تاسخ ابی محاسب بنامند و قبول دیگر که کی است مراد است
شیطان است بواسطه شمول نفس و شمس است اعداء یا هر چه
جده و از حق مستحق که و اند و از فرمان پروردگار باز و ارد و گفته اند
ما لا یفلحنا الا بالتقوی و لا یفلحنا الا بالتقوی و لا یفلحنا الا بالتقوی
کن و در گذار از با خطا و فراموشی ما و انفسنا و میا مرگ
ما را و از حق و پختی بر ما قبول طاعت های ما است موکلتا
کار ساز و باری و بنده های ما تقی کسب باری ده ما را و مغف
کردن علی کل کثرت بر کرده کاوان آورده اند که چون سعادین است
این سوره را ختم کردی امین گفتی و در هر است که چون این دعا را
در شب سراج میگفت و هلاک امین میکرد و ند و حق سبحانه و احسان
میفرمود چهار مرتبه نم شب الین و سوره بقره و ان شاء الله تعالی

[illegible]

وزن من حاصلست بقوه عقل او از انشکال و کور و گمانش بر
 و بخت و مبداءم که من ویر و زهر بود و خود ابدام نخل گشتن غلام
 دانست و مولود خود را امید انهم که کجاست و مدفن من و کد که نام نهجه
 انعامه خواهد افتاد و خوشی سجد انداخته است و کجاست که کجاست و کجاست
 شیت من است و کله الطالع بران بدست اخضا و میج آدمی نداده
 این اندیشه علم است و بدستیکه خدا نتر و کجاست و دانستن قیام
 خیاست و تیران نصیب و میوسته باران را در زمانی و کجاست که
 مقدور و مقدور که ده و نظایر این انا و تمام و مبداء اندام و در حجاب اندام
 وزن و تمام ناقص و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
 نفسی نیکو کار باید کرد و اگر که چه کسب کنند و از غیر بفرود
 کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
 و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
 مانع و این سوره بود و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
 توحی و در میان مومنانی که در عظمت بود کجاست و کجاست و کجاست
 و او از داد و توحی و توحی و توحی و توحی و توحی و توحی و توحی
 کائناتی متحرک و مال و مال بود و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
 پس از فرط غفلت کعب با توحی و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست

بشنی موعظه با ما این پیشانی از غضب خدا بمانی و اگر نمانی و بشن
سخن آنکه فرزند با ناکر و بدکاران که توفی کویان بسبب منافق بود و باید
اظهار بسبب نام کردی و بگفتن آن که پیشین با حق بودی حال گفت
در جواب بد رفتاری زود بپشت که باز کردم و پناه بر مایه اهل کوی
کوی که از دست نصرت تحقیق یعنی الهام نگاه دارد و از خون شد
در آب قال گفت نوع مردم را عالم انوار نگاه دارند نیست امروز که
منع کنند و باز دارد از خون شدن در آب چیزی را من امر اقتدار
غضب خدا بمانی الا ان من رحم کر آن کسی می بخشد یعنی فدای و در
دشمنی این بنگاه عیان بد و بدست طوفان استند و ایست و حال و
حال سخته بیست و نه میان بد و بدست طوفان طوفان طوفان طوفان
بسبب است از جهل و حق شدگان ما بعد این آید در وقایع و نشانه است
پوشش قبل با ارض اعلی طلب از رسول رسوله البی و نبی و یا انما
الذین آمنوا و عملوا الصالحات فاعلموا ان الله عليم بالظالمین
مکنید و تبا مسازید نزد صدقها و تو در اینست خداوند بد و بد
جواب از آن حق است و تو که حال آن پیشین است و منت صاحب
از است نه حال را نظر بدار تو را گفتی از کین با رنجت نمیشد و کین
چون عطا بخش خدا آمد و بسبب که دانسته شد منت کس در کرم جلد

گری بپیش نه چو دراز کند به پیشش: تسبیح مصدق باید که
 بسزاید آنکه نظیر از غیر و آنچه شنیده هست دارند و بهشت
 نموده و آنرا وی دیگر غیبت کند صدقاً و دریا یا بدانی ریختن
 بدو پیشان نه بر زبان که او را بگوید ای سرزنش کند و بعضی که
 روی خوش کرده چنین در بین انگشتر و اگر در پیشانی باشد نوکر
 نظیر هفت جود و کرم تو اندیشد و سبب ای نوکر تجارت مکر
 سوی که آنکه گدای وی آینه زر داری نیست حق سبحان الله و بوی
 جنت نکین صدق مومنان میفرماید که نفقه خود را بهشت و اگر از طلب
 سبب بود که اندیشی همچو ابطال آن کسی که از طریق اخلاص خوشتر است
 و بهشت اتفاق میسر کند بگویند که اگر با و آن پس و آن یونج باشد
 انبؤم الاخر نفقه نکند مال خود را برای خود و بهر دامن و کیفیت کرد
 بخدای بر و ز قیامت که اگر بگوید ای که ویده بودی عبده برای تو
 و او می نه برای دیگران و اگر بر و قیامت استغفار و استغفار
 برای عبادت کردی نه برای امایات و گفتگو گفتن صفوان علیه السلام
 پس نمونه این صدق منافق برای همچو نموداری سنگ خار است
 همواره که بران سنگ خاک خشک است و آنجا که و این و آن که صله ایشان
 سنگ سبب باران هر یک قطره که سبیل از و سبب بار خیر و بهشت

[illegible]

با امیر گفت چرا سجده نکردی مخلوق می داند که من را از آنست
 تا که کردی بی استغفار من آنست با منی من استغفار گفت از
 بزرگ ترین تقوی دارم امیر گفت نمی کردی آن گفت اما غیر
 از من بهتر از آن مخلوق پس و در غایت را بیان کند که خلقی
 من تا بر بیایم مرا از آنست او در لطافت و نورانیت من
 و خلقه و بیایم بدی او را این طبع از کل عالم گفت خداستعالی پس
 پس را بعد از دوی غایت که تا خجسته پس بر من روایت
 با آنست که با آن صورت ملائکه تا که تا خجسته پس بر من روایت
 از جهت و در آنست از ربه کرامت و الطاف و در آنست
 در آنست و بعد از آنکه هر یک از خلق که بیایم بدی را در آنست
 بدان آنست که تا خجسته پس صورت کرد آنست که تا خجسته پس را در آنست
 یا بیایم بدی را در آنست که تا خجسته پس را در آنست که تا خجسته پس را در آنست
 در آنست که تا خجسته پس را در آنست که تا خجسته پس را در آنست
 از آنست که تا خجسته پس را در آنست که تا خجسته پس را در آنست
 را آنست که تا خجسته پس را در آنست که تا خجسته پس را در آنست
 که تا خجسته پس را در آنست که تا خجسته پس را در آنست
 که تا خجسته پس را در آنست که تا خجسته پس را در آنست

داشت ترا آن سجده از آنکه سجده کنی تو هم را از آنکه گشت چون
 ز مودیم تر آن سجده قال گفت ای بس اما تر تیرم چنه از دوم
 این جواب از چینه معنی است یعنی استیلا و نیاید از آنکه مثل منی
 را بسجود چون او کسی فرماید پس مانع آن گشتن از و بهتر منی
 آفریدی مرا بمن نگار از آتشش و او بر طبیعت طوی و زانی است
 و طاعت و آفریدی دوم را بمن بفرم از کل که جسمی گشت منفی طاعت است
 قال گفت جدا اینانی مرا ای بس اما بسط پس بهتر فرمود و نه از آنکه
 و باز از بهشت و این امر خوب بر معصیت او بود گفت اند که منزل کن از
 مرز رفیق که راستی بسط طاعتی که کرده بودی منزل و نه بسط
 معصیتی که مرگب آن شدی اما بگویند گفت پس زسد و در دنیا
 مرز آن شکسته آنکه کردن گشتی کنی دنیا و در آسمان و نه طاعتی بر
 در آسمان که در آسمان و در طاعت بافت باید که معصیت کنی در
 بهشت که جای اقامت کنند کان است طاعتی پس بیرون در بهشت
 یا که آسمان است در استیکر نوین و آسمان و آفریننده کان و
 در دنیا بیج آورده که بیرون و در صورت و شکی و میانی در
 در آسمان پس حق سبحانه و تعالی تبدیل کرده صورت او را در بهشت
 صورتها قال گفت ای بس و نمیکند معصیت و در رحمت نوین گشت

فانی بی سبب است و هر آنی که بخواهد متوجه شود
 او میان از قضا یعنی تار و قضا یعنی قال گفت بعد از آنکه
 نوین المظفرین از مصلحت و اوکلان العیس و العی مصلحت و اوست تار و
 قضا یعنی قضا است که تیر و خنق و در خواست او را قبول نمود و تا
 لغیر مصلحت او را امان داد و چنانچه جای دیگر فرمود که آنکس من المظفرین
 الی یوم الوقت المعلوم یعنی روز مصلحت و اوکلان تار و قضا است
 معلوم که زمان و مصلحت مصلحت یعنی نو و اید اضلال او میان
 واری سبب که فرزندان آدم زندگانی مصلحت و آدم قال گفت
 العیس قضا است سبب ایچ مرالی بر که دانیدی من المصطفی
 لا یعدن لکم بر این بنشینیم برای فرزندان آدم میراثک المصطفی
 راه نو که آن را است مصلحت یعنی دین اسلام و مصلحت آن با شیم
 که است نزد راه و نرم و بر مصلحت مصلحت کنه را هم که لا یعدن لکم سبب
 بدیشان من بنی آدم نهیم از پیش ایشان یعنی در هر وقت و کوهیم
 همیشه و در هر وقت و در هر وقت و در هر وقت و در هر وقت
 دنیا از هر چه است این با آدم و من ایچ نهیم و در هر وقت و در هر وقت
 یعنی از جهت حجت است این را مصلحت و در هر وقت و در هر وقت
 و در هر وقت و در هر وقت و در هر وقت و در هر وقت



که در آن عالم تجد و نیایی نو که بعد از دنیوی اکثر جمعیست هر روزند این آدم
شاگردین مشرک که بنده یعنی کاروانند هستند که منعم دانستند استقلال
گفت خدای مرا طبعی این را از حق منما بیرون رود از عفت
پادشاهان تو مرا در عالمی که بیدار باشی و عجب ناکشتم
را ندیده بودم و در که در آن وقت قال الله الذی ارسلنا
و حبیبی صفت بسیار در آن وقت است که بعد از وفات حضرت موسی
و وقت خلیفه وی یوشع حرم برج حج در مدین هر دم غنی اسرائیل
بودند و یوشع و قتل انبیاء و انواع معاصی استغفار نمودند که وی از
ایشان به نیت تمام از حضرت ملک عالم در خواستند تا ایشان
و سایر قوم هدایتی از کفر حق سبحانه تعالی و در زیر زمین کنایه که
ایشان در آن راه در آمده و از مادی و پادشاهیت بیرون افتاد
و در آنجا منزل ساخته ساکن شدند و پیغمبر را هم شب سراج ایشان را
در جبهه بود و پیغمبر از قرآن برایشان خواند و ایشان بوی امان
آورده اند و ایشان مسلمانند و بعد از آن از مسجد آمدند و در کوفه مال میدهند
و نماز تجد با آنها میدهند و این آیه در صفت ایشان است پس
بجای تشریح از اخبار قوم موسی دوم اخبار میفرماید و میگوید قطعاً هم
بعد از آن قوم موسی را و کرد و اندیشیدم این مسئله و خوانده است

[illegible]

فرج بود و در هر روز بخت و در کتب چهار رقی نام و در بخت و در بخت
نعت و در بخت سید عالم با اهل بیت میخوانند و آن بخت
بعد از بخت فرمود اهل بیت خط و نعت و کتب بخت و اهل بیت
نشدند و در بخت ابو جعفر بر میزدند کسی بود ای او که در بخت
ابو جعفر را رقی حسد و در بخت آمد و بختی آن حضرت صلوات
و بعد از آن خط و نعت را از دست کسی که بخت و در بخت و در بخت
نام شده و اولی کسی که بر پیشانی او خط و نعت و در بخت
و در بخت شاه و در بخت نعت و در بخت و در بخت و در بخت
نشدند و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
که از دست و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
که در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
بعد از آن که با خاد و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
حضرت پیغمبر صلوات و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
گفتند بار رسول الله برای پیغمبران و چهار کائن در وقت هرگاه که
پادشاه سجده ساقی ابرام و تاس هر دو که در آن سجده و در آن
نوش این است آن بود که بواسطه نماز آن حضرت صلوات و در بخت
و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت

درین محله بنی عمر و بنی نضیر حضرت سلیم اول کجایی و جاکسید
 بگویند و آمده چهارده روز تا آنکه مقتضی فرموده و آن
 ایام اسامی سپید قبا میکنند و آن اول سید علی است و بعد از آنکه
 حضرت رسول است سلیم و در آنجا نماز کنند و ده هم قیامت و این سوره
 الفیل و در کتب سیر تقیانی صغیر مذکور است که ابرهه صاحب کدورت
 بنامی از دانی یمن در موسم حج و یکصد مردمان از اهل اهل بیت
 متوجه کوفی شوند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه
 است و چون بخوشی در آنجا آمدند و بعد از آنکه مقابل آن خانه
 بسیار دو دو و سه حاج را دیدن متعجب گردیدند و در میان
 رخام طون کباب خشت خشن نام و در دو در آنرا از آن در و در
 مرصع و مزین گردانید و طوطی و طغیای خلق را از آنجا برفت و این
 آن تکلیف نمود و او را بعد از آنکه از آنجا برفت و این
 و چهارده نفر شدند که از بی کنا نه بخت آن خانه شغل نمیداد
 و به مجاورت یافته شد آن بت محذرت اعداء و اولاد و سایر
 و او را نمود و این خبر در افاق و افکار منتشر گشت و طبایع مردم
 از طوطی آن متعجب شده ابرهه ازین حال متعجب گشت و گفت که
 اگر آن جمع کرد و با ایشان قوی بگویم و بفرستد و بفرستد

متوجه یک چشم بود پس محمود را که بختش بد شد بگویند باز و بگویند
میکنی قوی و ملت چو لاله که قوتش از شمشیر و خنجر پاکست اندر
مقتضاست با تو و در دهر جوایز میسازد و در دهر شمشیرش را خنجر کند
و اکار بر یک گوهر از تحفه باشد نه و در دهر از اول دوزخ شکر باشد
پس از این بگویند روی یکدیگر میسازد و در دهر جوایز و در دهر شمشیر پاک
بگویند و متوجه است که گاه است و در چند بدبختان که گاه است که در
او یک چشم شمشیر کند و شمشیر و بپایان و یک چشم شمشیر و بپایان
میشود و رفتن ابره و درین حال فرومانده و جهالت و خیر از بپایان
جبال نظر که شمشیر که تپا حال بر وجه متوال یکدیگر و نگاه از کت در دهر
جوق در میان سیاه با کمر دهنه و بپایان و در دهر و در دهر و در دهر
شکست یکپایان کردند و بپایان قوم ابره و در دهر و در دهر و در دهر
نام از کت ابره است که بگویند فعل یکدیگر کرد و در دهر و در دهر و در دهر
الفعل که او در این فعل ابره و شکست او الفعل که او در این فعل
نیکند که در کت از کت و در دهر و در دهر و در دهر و در دهر
و بپایان و در دهر و در دهر و در دهر و در دهر و در دهر و در دهر
کرده و در دهر و در دهر و در دهر و در دهر و در دهر و در دهر
نیک و در دهر و در دهر و در دهر و در دهر و در دهر و در دهر

نود و نهم می گفتند که این فکر را بکار آوریم تا بفهمیم که
 کل بی کل شک خنده بخندد پس حضرت خدای ایشان را بشکها
 که تفتیب چون بکشد که با کل بخورد و بکشد و بی نور خورده و در
 افتاده و فنا شود که این از استنباط ایشان آموخته اند که
 می گویند که بدست کسی که در مقام خود و در جهان او هستند برایشان
 می تواند که افعیل شود و امور را خوب و بد بخواند و می بیند که این
 با وجود چنین توجیه است و اما چون که تفتیب از روی که بگوید
 قیام العزب و در آن روز و اما یعنی آن بول منجر کرده و صفت
 از منس یا اضطراب منجر شود و این تفتیب کرده و دیده اند و هرگز
 می کردند به بند که نام او را که بدیده اند بگویند اما متعلق نیست
 به کائنات یعنی می بیند تا جز او در دست را بسبب آن زمین
 تا آنکه آنکه ترین جرای که کرده اند یعنی نیست موجود و نیز بدین
 قصد و زیاده کند در باز اینست که آن از فضل خود یعنی و از
 موجود است و اما اگر است فراموش کرد که در خطرات این خطور
 کرده باشد و احدی از حق و خدای رفی صید و در دنیا
 هر که میخواهد بجز حساب و حساب یعنی ایمان و دینی حساب نکند و
 عبادت از آن و در دینی که بجز شکار و زباید و لذت کفر و دنیا

و پس چه بفرقی را که گوید خداوند تعالی که نعم خداست ایشان را که در صورت
 آنکه غایب چون صد نعم و خلق بینند و در طعام و قوت و و انسال این کتب است
 و غیره مانند سایر است بزمین هم در هر سبب آن است که شمع است
 و در نیم روز زمین است که اندک است و در وقت شمس و در نظر این
 آبی مولی که شب الظمان با و پذیرد و آتش است آبی بهشت و در وی
 بوی آید حتی آواز جاده تا چون بسند به و مشک و در و نیم آب کرده
 لم یکده گشتن یا بد آن مغنون و معلوم خود را چیزی و و خداوند
 و یا بد عذاب خدا یا از و کتب کرده از خوشن یا خدا یا حساب
 طینش یا بد و قیامت پس تمام بد خدا ای او را جز و کرد از او
 بر و جی که حساب انفسا کرده و بکشند و آید سر نه حساب و خدا
 بزود تر حساب است حساب کی او را از دیگری باز ندارد و و نین کرد از
 ماکل کا و را بسر او او را بکشند هر که سوف پس بهی گوشتند
 از سرب نام امید شکی زیاده می شود و کا و ستر از امید
 بپا و انش اجمال بود و چون بیاید ستر و خشت افزون میکرد و مان
 و آیه و سوره العود و و کج ۱۱ القصص و بیامیر لام از کوفه باز بشت
 یا از عین و در ده که موضعی است در جزیره و کشتی نیست عاشره
 و شش و هم سید هر که کشتی تمام روی زمین بکشت و چون آن

لطفان نهایت انجا رسید که کفار و منافقان شدند امر الهی در کسب و
 اقل و کفایت یعنی حق سجاد تقوی بود و یا کس که اقلی ای زمین
 و دیگران که آب خود را که بیرون داد و یا سجاد اقلی و ای سجاد
 با ذکر آبی که فرو میگذاشتند و بعضی آنها را که فرو داشتند آب
 زمین و اقلی آنها را که فرو داشتند کار که حکم حق بود آن مصلحت بود
 از اهل کسب اثر او نجات ابرار و استغوت و تراکب و نسی علی
 الجودی بر کوه جودی از ارض موصل یا از شام روز عاشورا دم
 ماهرم و دست طوفان منقلب تمام بود و اقل و کفایت بعد از و
 و سلاکت با و تقویم الطایفه بر قوم ستمکار از اجماع نوح دم
 با قوم اگر گشتی بیرون آمد آن روز کجاست شکرانه روز و وقت
 و موم عاشورا است شده این آب در نایب صفت و نهایت
 بلاست و ماس و اند و سوره الفجر و روح ماضی ادا جا و تا و کس
 آمد آنرا عذاب بکرم ما و آثار السور و کسب عذاب از نفع آن است
 بود که آب بر جسد پس چون امارت از نور عذاب به پید
 قلنا اخیل کفتم نوح را که برادر قهار گشته من کل روز عین از هر
 و صفت از حیوانات یعنی از آنها که جفت میکند این بین دو مرد
 و معنی از هر نوع حیوانی دو صفت کشتنی بر دانه و انگشت و کس

اندر کتب اربعه اهل حق هر دو نامی که سید محمد و احمد

و تقسیم از روی زمین بر وقت و مزد و حالت زمین است که هر کس
 هرگز ندیده بود و ندید باز گشت این نعمت و فواید و جان شایسته و زنده
 طبع سرانجام بر اینست که گشتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند
 و یک بار با یکدیگر می آمدند و می گفتند و می گفتند و می گفتند و می گفتند
 کرده و بخدای تو بگو و نه می شناسد موسی و هم نصیر و بیرون آمدند و صحبت کردند
 ایشانست بیشتر تو خوب کرد و هیچ طبع بران نوعی و غیر متعلق شدند
 ایشانست و ندیدند که مقداری از مروت و تقوی مانده و گفتند این ما به محلول
 ما را پسین تصدیق کردند و حق سبحانه تعالی را به دست خود نادان
 از این باقی مانده بود و دیگر باره انجا که حکیم آمد و آیه از تفسیر نمودند
 بیشتر از ایمان آن خداست نیز آتش گفتند ای موسی و هم را که متعلق
 گشتند که تو در حق بیشتر از جمله ما برانی و دیگر باره حق تعالی که متعلق را
 بنموده و بجا می آید و آب ایشان را می دهد و در دیگر آب ایشان می
 افتادند و چون کسی سخن گفتی بدین دی در آید ندی باز تفرغ نموده
 و بیشتر ما کرده این را و منافع شد و دیگر باره باز بگویم و تفرغ و خدا
 و گفتند حق تعالی آب نیل را چون کرد و اندید همین که سبیل می رود آب
 معانی می بود همین که قطعی می میگرد و فون آب می شد و اگر یکبار
 خوردند و این نسبت هر یک همین که حال و آفتاب شد و اینها نیز می کنند

[illegible]

بجهان آیتها و برای استغفار و درود که هرگز در هیچ کتابی از نزد هیچ
 پادشاه و کاروان و امیر و پادشاهی از اقل تا کثرت و کثرت کتب است و از قول
 مکتوبات سخن نرود و بگویند دعا و کتب برای درویشان و سالکیان
 باز فریاد و ده ده است و این را بگویند که بعد از ترویج آن چون در زمان
 حضرت جبرئیل علیه السلام و حاضر نبودی فرمودی که از خانه و ایام
 در انبساط نزول آورده که مسلم با بگویند و میبندند و میخوانند که در
 حضرت رسالت پیامی صلوة الله علیه و آله و صحبه از موسی حکیم بعد
 سخی برکت و سخاوت موسی و آن بود که سائل را درویش کرد و بگوید
 از و فاضل بوده و بسبب خوش او را شنودی می یافت انقباض
 صفت از دانش و فقر خود را باین نسبت تاب نیاورد و فقر کتب آمد
 که با رجول آمد و در من انبساط بر پی طبیعت خود و توسل می دیگر باز آید
 و فقر کتب بعد از زمانی باز آمد و گاه در من آن پیر این می طبیعت که در
 نهایت حضرت مسلم که در آمده پیر این بیرون کرده بوی و ادب خود
 بزمه شست با ل قامت الصلوة کشید و یاران منتظر خروج آن
 حضرت بودند آن حضرت بسبب برکتی بیرون می آمد آیه نازل شد
 و لا تحمل یزک و ساز دست خود را مشغول آنی گفت بر سینه
 بگردن خود بر سبب او قادر توانا باشی بر سبب دست کنایه

از قول

و از اساک و آتش بخت و گشای ریت خود را لک البسط هر یک درون
 بسطیده بخت و در وسط کل البسط اشارت بر اسرافت می نماید
 کن که قطع پس بختی ملذذ است کرده شده و نمودار در مانده
 و محتاج حق است باطل صفت سخا می نماید و از طرفین او که تقیر و تیز
 منع میکند به این دلیل که غیر الامور را اسطفا آن رنگ بد رنگ
 او بد کار و تو نیست از رزق گشت ده میکرد و اندوختی را از آن گشت بود
 هر که خواهد و بخت و رنگ می سازد و بر هر که ارادت او افتد میکند
 و این بسط و قبض از محض حکمت است آنکه گمان بد رنگ او نیست بخت
 بمصلحت بخت گمان خود غیر آنکه او اما و بخت بخت و در سوره البقره
 سبأ و آن بخت که الله تقیر و اگر برساند خدا بختی بختی
 باشد حق با قدری فلا کانت البس بهج دفع کننده و باز دارند
 بخت می آید از آله که او که خداست و این بخت بخت بود اگر خواهد
 به محبت و راست و غنا رساند فلا را و بخت بخت بخت
 کننده و باز دارند بخت هر آنرا که بختی بختی بختی بختی
 یا راه خیر بر بند کانی بی استحقاق از اینان بختی بختی
 فضل خود را با یکدیگر می آید و از بند گمان خود و هو الغفور
 و اوست آمرزنده بسبب از غفور و بختی بختی بختی

از چرخ نمرین دست سپهر لطافت اسنید و در محبت او تنبیه قائل بود
خفایم سوره الاحقاف و در کون اخیر گفتی یا مونس ما شفا اند و کلین شویند
و غم خیزد علی ما فاکیم بدو توست شد از شفا از مال و خصب
و عاقبت و محنت و لا تو شفا و دست و مان لگو و بد بجا انگیم با کعبه
و از شمار از مال و منافع دنیا اختیار است یعنی نهی بعضی از ارباب
دنیا طول و از اقبال او سرور شود که نه آنرا و در وقت و نه این را
افشاری را ماقبل این آید و در دفعات نموده شد و از شفا
از چرخ و مال و اسب و سوره یسین و فلق و قل و غیره و شفا
ماه را تقدیر و مقدر کردیم یعنی سبب او را امتیاز در منزه نموده
و نسبت کند از بروج از شفا که هر برجی از منازل و در منزل
و غنی باشد و هر روز در بروج منزلی قطع کند و در منازل و جوامع
نور او می آید و در منازل استعجاب به یکبار و وسیله تجلی است
و تو بس کنده حتی حاکم کائنات چون القدریم تا وقتی که کرده باشد
چون است که یک در از خورشیدان گفت که شد و بخت و یک گفت
ملای لا انتس منی فانه افاضت در او و رحمت بدان شد
انقره که در باید قمر را در مکان او و یکی بر فلک اول است و
یکی بر سپهر چهارم است بعد که افاضت در او و باید قمر را و در هر یک

چه قدر تمام بر این چراغ زده و دمای قطع میکند و اقباب در سالی
 پس بگر اقباب بیشتر چون ماه باشد فصول سنة از وضع خود
 بیفتند و خلل بکوتن نبات است و همیشه حیوانات برسد مالی را
 انژی و موز و بعضی است و اگر چه آثار نبات است که در دنیا بهر سبب
 ما بیا را ستم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین در ستم است و اگر
 و اویم نیز تیره آنگو اکب با را ستم است که در کان را و حفظ و اضاف
 خوانده یعنی بیا را ستم آسمان دنیا را با را ستم است که اکب و علم است
 و در کس و حقیقتا و کرد انیدیم تو کلم خواب شمار است که با را ستم
 شمارا یعنی خواب قطع حرکت کند تا نوی میدان بر آساید و
 مانند کی زائل شود و حقیقتا اللیل است ختم شب را که با را ستم است
 تا بفلت همه چیز را بیست اند ما صاحب فتوحات آورده که شب
 باشد اصحاب اللیل است که ایشان را از نظر این بر بیست اند تا در
 خلوت خود از لذت مکمل یا محاضره و یا است بده برکت از خود
 استعد او خود را بی با بند شیخ الاسلام فرموده که شب بده
 روزندگان در دست و روز بازار میدان سحرگاه است و این
 لعل شفیق مستتر یا لیت او فائده دوم و حقیقتا النهار و
 کرد انیدیم روز را متعاشا وقت طلب یعنی شیت یا تحصیل آن

بوی گشت قال فما خطبكم وصوره الحمد لله ورتلوه انما اريد ان يبين ان
ان هذا وند كبريسته على عقبيه بر بنده نوحه كه محمد ومرت ويات
جيات امماي روشن يعني خوان شريف يا معجزات بود يا معجزات
تا حيرتون قدر كنشمارا خدا تعالي بفران شريف يا بدولت پيغمبر
صليمن الطلقات از تار كيهان الی التور بر كنشني ايمان يا از اجل
بهم و از ضلالت بعد ايت و از غفلت بمرافقت در توحا
آورده كه از غفلات حجاب نور تجلي و آين الله و چه رسيد كه خدا
يك شب كه كوت مردمان است كه قرآن مي فرستد رقيق بينا
التي برده و مودة الرحمات و رتول و ان خلا و روشن و نيك
و همان روز رقيق رقيق عده و رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق
انما المتقين كبر بيزه كمان از اسل ايمان يعني كمان كه دو سخته
ايمان براي معانست بوده بر كوفه معصيت و با هم دشمن نوره
و رقيق رقيق رقيق و مومنان كه محبت ايمان براي خدا بوده
و رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق
التي و رتول و انما اريد ان يبين انما اريد ان يبين انما اريد ان يبين
و شكري و رقيق و كفته هر عاونه كره كه بر بنده برسد و رقيق
و رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق رقيق

گویند مومنان ما از این خداوندیم تو را در صفت با تقی و حکم فاضل
انصاف تسلیم رضا بسوی حق تعالی باز نگرددیم ایمان حق است
به جهت دشواری آن که یک عظیم صلوات بر تو و رحمت حق آن کرده
مومنان که در مصائب و جوع و بیکاری مستر جان غایب ایشان
را صفت رحمت و از پروردگار ایشان انواع رحمت و نعمت
گفته اند و از رحمت بهشت و آن که یک هم امتداد آن کرده
ایشان را راه بافتن صفت بر خدا تسلیم با یکدیگر مستر جان که حسب
نواب عظیم صفت باقی این آیه در قانع نوشته شده اولش
و تسلیم کن اهل با و می در سوره اقامت و در کتب روایت گاه بود
بدست کسی که بخود ندیده و عارضت و نبی سلمه که از روی انصاف است
آنکه عهد کردند با خدای من قبل پیشتر ازین معنی در روز عهد
کرده بودند که هرگز نایستونند از کار بختها بگریزید و کارزار
و کمان خداوند مشهور است عهد خدای پرستیده شده معنی سوال
نخواستند که از این و بر نقص و خاندن از این جزا و خواسته و او قتل
ای که در هیچ وجه ازین عظیم انوار سوخته و نسیب از کسبها که چنین
ایشان تو در پیش آفتاب مگر بگردانند که او انصاف یا از کشتن
لا یست و هر شقی را از موت یا از قتل در وقت همین که بگویم

و اصل محررا از نزول و در آن زمان بود که سید بن طاووس حضرت پیغمبر صلعم
 شنب عیش بنده غره بر صبح الا اولی رستخیز که از خانه حضرت ابوبکر
 صدیق نقی برخاسته و می از کعبه بیرون آمده بدان غار توجه
 نمود و شنب در آنجا بیوقت نمود و زود که گفت و بطلست گفت
 بیرون آمده می بدو غار آورد و مدتی سجدات نمود در میان شنب
 و خشت مخیلان برابر در غار و بیانید و می گویند و خشتی را از هر گوشه
 تا آنجا شنبان گرفت و بیضه نما دهند و شکایت را از او می شنیدند
 بر در غار نمید گفتند گفتند و طمنا العکبوت علی غیر البیت
 هم نیستیم و لم نمشید و ده سال که شکایت نمید بر در غار
 بنام و در محمد الفیض کفار بدو غار رسیده بسبب آن حال
 که دلالت بر غلو مقام از امام داشت و معوض غارت شدند
 و صدیق نقی میگفت بار مول الله که یکی ازین سینه است
 در این قدم خود و نکات در این باره است مصطفی صلعم و موهله
 فکاک بلسان الله تا انها حق سجدات نمود و غایت خبر میسرید
 از قول خود و پیغمبر صلعم نصیحت بر بار خود و از آن سخن گفت
 خود را آن قصد معنی بدو سینه که خداست با ما نصرت بر ما می
 و نصرت از عبادی فائز آن شد که بسبب خود خدا است و سینه

[illegible]

اولی وادی امد و در بلبل ازین برتری و نیز در کثرتی نسبت و در آن
روز و نهی سبب نامش و نامیکه او را بگویند قدا بکش که در دو
میکردی که خونی و کریمی این که اندر استیکر این خداست که کنیم
به این است که بود و پیش که تان عمر و آن شکستنی آوردید
تا اکنون سعادته و بدید این که شکستنی بدید که بر نیز که ران
فی مقام این در جایگاه ماسین و این که شکستنی معانی که در دو
آفات و عفاف است بود فی جاست در دو سنان و عیون و
در جنبه این که شکستنی من متدیس است شوق و اندر هر دو
بازگ و سطر شکستنی در شکستنی مغان شکستنی و شکستنی
و شکستنی شکستنی و شکستنی و شکستنی و شکستنی و شکستنی
کسی که جاودیات فی انوار و در شکستنی و شکستنی و شکستنی
چنین شکستنی می شوند که شکستنی شکستنی شکستنی و شکستنی
کوی فطرت شکستنی شکستنی شکستنی شکستنی شکستنی شکستنی
الیش از آورد و اندک چون میسر شکستنی شکستنی و شکستنی
عیب کردی شکستنی از اهل نفاق از سجد بر دهن آمده بطریق
است از از طهارت شکستنی شکستنی شکستنی شکستنی شکستنی شکستنی
فی سبب شکستنی شکستنی شکستنی شکستنی شکستنی شکستنی

بی منافقان من استیغاثی اندک گوشتن فرامیدارند و انکیست
 دیو می خلیع خود و نوز و نوحه و غرآن حق می آید و آخر بجا آید چون بیرون
 رود و بیرون بیست گشت از نزد یک گشتند و فایان که بنده اند برین مآل و تو
 باطمینان آید که در اینستین عالم است و اندک از صاحبان چون عید
 بر می شود و بود و در راه و در حال ایشان است و حق و از این صاحبان
 مشغول هستند که من هم را نه اندک که منافقان از ایشان می پرسند
 ما را فانی آید چه گفت پیغمبر اکنون یعنی ما هم که به هم سخن آید و
 این از و بهر سوز و یک گشتند و انکیست از ایشان که گویند از انکیست
 حکم اندل فتح آید که نهاده است خدا می طاعت می کرد و بهر این
 بنفاتی و شک و استیغاثی گویند و بی زحمت آید و بهر این
 و کشت آن نهاده و یک گشتند و یک گشتند و عالم معلوم و انکیست از ایشان
 و از انکیست راه یافته اند یعنی مومنان را و از انکیست زباده میکند استماع
 یعنی پیغمبر صلوات الله علیه بر او و بصیرت و یقین نفس الهی و سوره
 و یقین است و بهر این و او را و اندک که جلال حق و انکیست از انکیست
 کرده می بود و گفتند می کلان را ندید می کنند و نماز می کنند و مومنان می بود
 بر ایشان ایشان که گشتند این آید فانی گشتند و بهر این فانی که گشتند
 بهر این علی صلوات الله علیه بر او و انکیست که مومنان و انکیست دو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنانچه خداوند فی حق تعالی در هر سستی و غفلتی که باشد
 که بگوید من خود را در هر حال از هر حال که باشد
 بپوشی کنایه یعنی بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 فان الله متوکل علیکم و الله هو السميع العليم
 و رحمکم کرم بل من اعظم و بسم الله الرحمن الرحیم
 نشود علی الله متوکل بر خدای از عباد و از عباد و از عباد
 با وجود کثرت ایشان تنهی نمی فرماید بلکه می فرماید و بر وفق عمل
 غیر و بدو می آید و می انداختند من الکلیف البیض و من کرم است با و می
 و کار که اندی امر و در سبب می بیند که با اتفاق یکدیگر جواب می
 و علی الوعد الحق و بر خدای که بپایان رسیده حکم می کنند و خدا
 بپایان رسیده و بپایان رسیده و بپایان رسیده و بپایان رسیده
 هر کسی را با کتب جزا و انجا که و است لا اظلم انوارکم
 نیست امروزه از تو اب کسی که کند و نه به عقاب کسی
 انرا بدو کسی را که و دیگری که بدو کسی را با و انرا بدو کسی
 این است که بدو کسی را که بدو کسی را که بدو کسی را که بدو کسی
 بر حق است و او را شانی باقی بر آنکه باز نداده و انرا بدو کسی
 یا اهل الذی و در آنجا که بدو کسی را که بدو کسی را که بدو کسی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که خود را در وقت نشستن و ایستادن و در هر حال که میسر آید
بگوید یا نو، هر دو نام ذکر است یعنی اسم و ذکر حق است و این دو
در پای تخت حق و یکتا و یگانه و از دست نیکند و از دست نیکند
فی خلق السموات و الارض من هو از زمین و آسمان و در میان آنها
اندیش اینست که را در تمام اینها قدیم و معین و حکیم و رحیم
بود و بچراغ نور انوار دل ایشان بر جا سینند و رفیع و مجرب و
دور و بی شائبه و زبان نیا ز گویند و شهادت می برد و کلام و کلام
خلقند و از این نویدی تو این مخلوق را که آسمان و زمین و
باقی و زمین و آسمان و باقی کرده اند از این است و در هر حال که
با کی نخواست از آنکه چیزی را باز بینی و قضا بسبب نگاه در راه
بجای است و خود خداست و دیگر خدایان نیست و خود
و اینست که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که
و چون باشی و در میان ایشان بوقت نوموت از راهی
فانکست لهم القبوله بسبب نوای که از این است که برای ایشان
نماز و شکر خود را و قسم ساز خلق نماید که بایستند و بگوید
ایشان شکایت بانو و نماز کند و بگوید و دیگر بگوید و این
بایستند و قضا خود را و اینست که در هر حال که در هر حال که

[illegible]

[illegible]

پیشینه گفت و هر یک تامل و تامل می کرد چون توفیق نزد آمد
فما لعل غای نفس و بعد از این از حق سبحان تو بجا است
اندک آن سبک است پیش غار و در سینه خلاص یافته اند و
باب مهم است گفت احوال مختلف بسیار است و درین ترکیب انجلیج
و تلمیح مذکور می کرد و فیانوس در زمان نسخی ملک بود
چشمه افروز می رسید و انجا مایه برای زبان که معبود او بود و دست
اول نشسته و شکست بر پشت این می کرد هر که سخن او را شنید
انفاس یافت هر که نمود و نمود و نقل رسیده شمس جوان نور سید
خدا پرست از ترک فراوان چشمه کشته گرفته بدعای و نیاز شوال
گشتند و نه حق سبحان تو و نه است نمودند که ایشان را از قضا
الت جبار می رسد از و القدر فهم ایشان بهیچونی می رسد
احضار ایشان امر کرده بعد بسیار نمود ایشان به طریق تو می بینی
و زبیدند مطلقا کافران و فرمان او قبول نکردند و فیانوس نمود
ناحلی که در بر داشتند از ایشان استراج کردند و گفت که شما
خود را بسال آید شمارا و دست در دست دادیم ما در کار خود را
بگید و به پیوند که مصیبت شما در قبول قول می رسد با خود و این است
از آن سبک می رسد و می رسد و می رسد و می رسد و می رسد